

تا که جمیع سالکها را که بنویسد
بعد از این گفتنش که بر زمین بود
چونکه زندان با این برفت آید در زمین

وز طرفی عشق حق باره منو
تا که بکندم با خود آیم از کرد
در صافجا آمد از راه یقین

صافجا نمود در شیخ فخر المصنف

گفت کردار نه کون و مکان
گفت کردار نه عمرش بجه
گفت کردار نه لوح و قلم
گفت از سید او بنهای آمده
گفت از آنم جان عارفان
گفت از مردم بروی آمده
ابو صالت آنست افروخته
ابو صالت عارف در بیان
ابو صالت عارفان بنام
ابو صالت صادقان حداد
ابو صالت طالبان در شیخ

غیر تو خود نیست در هر دو جهان
عزیز و کسرم هم نوزاد منم بپای
اینجا و آنجا جهان از تو علم
خلق عالم از تو حیران آمده
هم نوزاد در فغان در دید لای
عاشقان از تو نشه در دمدم
هر چه غیرت کل سوخته
جان خود را اندر پای راه باخته
مرکب محض در بیان راه فاشنه
در طرفی صدق خود با این نشه
اندر بیان ره آمده در گفتگو

از این کتاب

ابو صالت سالکان در راه دروان
ابو صالت انبیاء و اولاد انبیا
ابو صالت اولیای داده حال
ابو صالت آسمان هم زمین
ابو صالت در درختان آمده
ابو صالت کتدر بار قدم
ابو صالت آنکارا و نهان
ابو صالت انبیاء اولیایم
ابو صالت عارفان و عارفان
ابو صالت عالمان و عالمیان
ابو صالت مرکز تجرید آمده
ابو صالت اولین و آخرین
ابو صالت اولاد در با فتنه
ابو صالت کرده در زندان سرا

جمعه در این روز هجرت
هر یک که داده صد علم آنکار
ذات این با اولاد انبیا و اولاد
جمعه در شیخ رب العالمین
صد هزارین مبعوث آمده
صد هزارین در بار او در علم
ابو صالت نه نهان و نه عیان
ابو صالت صوفیان با
ابو صالت صالحان و عبادان
ابو صالت زاهدان و متکلمان
ابو صالت کتب و صحیفه آمده
ابو صالت ظاهرین و باطنین
لاجرم از عشق حیا جان را فتنه
از و صالت که کتدره بخار سرا